

تأثیر نظریه حقوق طبیعی نوین بر تعهدات حقوقی بین‌المللی

فتح الله رحیمی^۱

احسان آقا محمد آقایی^۲

سیما حاتمی^{۳*}

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۲

چکیده

حقوق بین‌الملل زائیده حقوق طبیعی است. مکتب حقوق طبیعی نوین در بازگشت خود به منظور غلبه بر پوزیتیویسم حقوقی بین‌الملل بر این امر مبتنی است که با اثر بخشی خود در بعد اخلاقی تعهدات، به پایبندی دولت‌ها بعنوان تابعان و واضعان انحصاری حقوق بین‌الملل نسبت به تعهدات خویش، انجامیده است و دولت‌کشورها را در تعهدات بین‌المللی همچون تعهدات عام‌الشمول به مسئولیت جهانی و اشتراکی نزدیک ساخته است. در این نوشتار رویکرد حقوق طبیعی نوین در خصوص تعهد بین‌الملل برای تابعان نظام حقوق بین‌الملل مورد واکاوی قرار گرفته است و دستاورد حاصله از این منظر دارای اهمیت است چراکه احیای اصول حقوق طبیعی در نظم کنونی نظام حقوق بین‌الملل، فقد اخلاق را در هنجارسازی پوزیتیویسم بین‌الملل جبران نموده و انعطاف‌پذیری خاص را خصوصاً در تعهدات عام‌الشمول دولت‌ها پدید آورده است.

واژگان کلیدی: تعهدات عام‌الشمول، حقوق طبیعی، قواعد آمره، تابعان.

۱- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، rahimif_law@yahoo.com

۲- عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، e.aaghmohammadaghae@iau.tnb.ac.ir

۳- دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل و دکتری آموزش زبان انگلیسی، sima.hatami@ut.ac.ir

مقدمه:

«نظریه حقوق طبیعی» اصطلاحی است که برای توصیف مجموعه خاصی از نظریه‌ها و مکاتب استفاده می‌شود که از دوران باستان و کلاسیک در قلمروهای اخلاق، الهیات اخلاقی و نظریه حقوقی بیان شده است (Martinus Nijhoff, 1977, Coleman & Shapiro, 2002). محتوای نظریاتی که در ازمنه مختلف، وفق اندیشه «قانون طبیعی یا حقوق طبیعی» نامیده شده‌اند قابل توجه بنظر می‌رسد و به همین دلیل ارائه تعریف جامع و دقیقی از مفهوم قانون طبیعی دشوار تعبیر می‌شود. با این وجود، میتوان دو موضوع کلی برای توصیف ویژگی‌های نظریه‌های حقوق طبیعی در رابطه با نظریه اخلاقی و حقوقی به رسمیت شناخت. اولاً، نظریه‌های مختلف حقوق طبیعی به عنوان نظریه‌های اخلاقی صرف، معمولاً مستلزم هنجارهای اخلاقی عینی یا «قوانین» حاکم بر رفتار انسان و طبیعت انسان هستند که به نحوی با ماهیت فرد یا افراد مرتبط می‌باشند و نیز به ارائه شرحی از ماهیت حقوق اثباتی و رابطه احتمالی آن با معیارهای اخلاقی که خارج از آن هستند، می‌پردازد.

حقوق طبیعی جدید، که «نظریه نئوکلاسیک حقوق طبیعی» نامیده می‌شود، توسعه نظریه حقوق طبیعی است که توسط قدیس مسیحی به نام توماس آکویناس در راستای اندیشه ارسطو ارائه گردید. (Keown & Robert P George, 2013). (رحمت‌اللهی، آقامحمد آقایی، ۱۳۹۹: ۷۷-۷۸)

ریشه این نظریه در کار الهی‌دان اخلاق گرا ژرمن گریسز^۱ بود، که طبق نظر وی؛ با مطالعه تفسیری، کار آکویناس در مورد عقل عملی در سال ۱۹۶۵ توسعه داده شد (Germain Grisez 1965:168). طرفداران این نظریه عبارتند از رابرت جورج^۲، پاتریک لی^۳، جرارد برادلی^۴، و کریستوفر تولفسن^۵ و جان فینیس^۶ که البته از مدافعان اصلی نظریه کلاسیک جدید در زمینه‌های اخلاق، فلسفه سیاسی و فقه حقوق است. (Grisez, Joseph Boyle, & John Finnis, 1987)

فینیس بیانیه جامعی از این نظریه را در قالب اثری به نام «قانون طبیعی و حقوق طبیعی» بیان کرد که برای اولین بار در سال ۱۹۸۰ منتشر شد، و از آن زمان تاکنون به طور گسترده مورد بازتاب قرار گرفته است. (John Finnis, 2011) (رحمت‌اللهی و آقا محمد آقایی، ۱۳۹۹: ۱۱۲)

^۱Human conduct or nature
^۲Thomas Aquinas
^۳Germain Grisez
^۴Robert George
^۵Patrick Lee,
^۶Gerard Bradley
^۷Christopher Tollefsen.
^۸John Finnis



نظریه جدید حقوق طبیعی به عنوان نظریه ای در مورد " نیازهای اساسی انسانی، هنجارهای اخلاقی و حق های منبعث از آن " و اصول عقلانیت عملی توصیف شده است که رفتار انسان را به منظور تضمین شکوفایی انسان و استعدادها و غرایز و حقوق وی هدایت می کند (رحمت الهی و آقا محمد آقایی ۱۳۹۹:۱۱۰). چارچوب اخلاقی نظریه حقوق طبیعی جدید، پایه و اساس ادعاهای بعدی نظریه پردازان حقوق طبیعی جدید را در رابطه با فلسفه سیاسی و نظریه حقوقی فراهم می کند: این تئوری مفهومی از "خیر مشترک" را ارائه می دهد که به عنوان یک هدف مشترک و مرتبط با ارتقاء رفاه افراد ساکن در جامعه و عضو آن مشخص می شود و مفاهیمی از عدالت، حقوق بشر، اقتدار و تعهدات حقوقی اخلاقی را بیان می کند که همگی به طرق مختلف از نظر رابطه آنان با خیر مشترک شرح داده شده اند (Robert George, 229).

در این مقاله سوال اصلی آن است که تأثیر این مکتب نوین در خصوص تعهدات حقوقی بین‌المللی تابعان و واضعان انحصاری حقوق بین‌الملل یعنی کشورها چه می باشد؟ در پاسخ اولیه باید گفت که فرگشت حقوق طبیعی در نظام حقوق بین‌الملل به پایبندی کشورها در تعهداتی که حتی جنبه الزام آوری از حیث اراده خود در پیوستن به معاهده را ندارند، ایجاد می کند. این میزان پایبندی به تعهد اخلاقی در تعبیر حقوق طبیعی نوین باز می گردد که اندیشه حقوق بین‌الملل پوزیتیویستی توجیهی برای آن نداشته است.

۱- نظریه حقوق طبیعی جدید و جنبه‌های خاص تعهدات حقوقی بین‌المللی

از زمان پیدایش حقوق بین‌الملل مدرن در قرن ۱۴ میلادی و متعاقب رنسانس فکری در قرن ۱۶، رابطه بین اخلاق و حقوق، همواره دغدغی حقوقدان و فلاسفه بوده است (رحمت‌اللهی و آقا محمد آقایی ۱۳۹۹: ۸۲). از اندیشمندانی مانند ویتوریا، گروسیوس و کریستیان وولف میتوان بعنوان پایه گذاران قواعدی یاد کرد که فی النفسه ماورای تمامی معاهدات و یا عرفهای منطقه ای قرار گرفته و بر آنها تفوق و برتری دارند (همان ۸۳-۱۰۲). سرمنشاء اندیشه های اخلافگرایانه حقوقی را که به دنبال کشف بنیادی ترین اصولی قواعد حقوق بشری و امانیستی بوده اند، می توان در اواخر قرن نوزدهم در اروپای غربی جستجو کرد. احقاق حقوقی چون منع برده داری و الغای تجارت بردگان، نخستین بار در کنوانسیون ژنو بتاريخ ۱۸۶۴ مورد تأیید دولتهای اروپایی قرار گرفت.

همچنین موضوع توسل به قوای نظامی در سالهای پایانی قرن نوزدهم در کنوانسیون لاهه نهادینه شد و منع توسل به زور در کنوانسیون بریان گلوک تصویب گردید و به سبب مجاهدت‌های تاریخی مفاهیمی مانند نسل کشی، جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی در قرن بیستم به محافل حقوقی راه پیدا کرد و در قالب معاهدات و کنوانسیون‌های متعدد به رشته تحریر درآمد. حقوق بین‌الملل همواره در صدد این امر بوده تا



اصول اخلاقی را بمثابه قواعدی لازم‌الاتباع و تخطی ناپذیر در زمره حقوق بگنجانند که ثمره آن پدید آمدن هنجارهای بنیادین حقوق بین‌الملل بوده که خود به دو شاخه قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول یا ارگا اومنس تقسیم می‌شود (MARK SEARL, 2014).

شایان ذکر است که ماهیت و مرجعیت هنجارهای آمره؛ بر اساس قرائت حقوق طبیعی جدید از مفاهیم قانون و اقتدار و تمایزی است که بین اقتدار اخلاقی هنجارهای آمره مشخص گردید و ناشی از انطباق محتوای این هنجارها با اصول حقوق طبیعی و اقتدار قانونی این هنجارها توصیف شده است. هنجارها در ماهیت دستوری خود بعنوان دکترین آمره در حقوق بین‌الملل توسط جامعه بین‌المللی مطرح شده است (همان).

مفهوم حقوق طبیعی جدید از تعهد حقوقی، تأکید بر این مدعا است که در بعد حقوقی، دکترین آمره به درستی به عنوان یک مفهوم حقوق موضوعه یا پوزیتیویستی درک می‌شود. می‌توان اذعان نمود که تعهد اخلاقی دولت‌ها برای رعایت هنجارهای آمره، از نظر ماهیت با تعهد اخلاقی دولت‌ها برای اطاعت از سایر قواعد بین‌المللی، تفاوتی ندارد. اگرچه دکترین هنجارهای آمره، موضوع تقریرات رقیب در زمینه مبانی مفهومی آن بوده است، اما قرائت حقوق طبیعی جدید از حقوق و اقتدار، مستلزم آن است که هم حقوق طبیعی و هم حقوق موضوعه یا پوزیتیویستی نسبت به جنبه‌های قواعد آمره موجود باشد (FinnisNLNR, at 364-65).

مفهوم آمره به طور رسمی در حقوق بین‌الملل پوزیتیویستی گنجانده شده است، این ایده که دکترین هنجارهای آمره، دارای بعد حقوق اثباتی متمایز می‌باشد، با پیامدهای حقوقی در نقض قواعد بین‌المللی آمره و طبق مدعای نظریه حقوق طبیعی جدید در مورد الزام قاعده حقوقی و قواعد ناعادلانه اثبات می‌شود. نظریه جدید حقوق طبیعی ادعا نمی‌کند که قاعده یا قانون ناعادلانه "قاعده یا قانون" نیست؛ بلکه این نظریه تأیید می‌کند که یک قاعده یا قانون ناعادلانه نمونه‌ای از "قاعده" است که هیچ الزام اخلاقی در مورد آن صرفاً وجود ندارد. قاعده ناعادلانه به مثابه یک تعهد اخلاقی جانبی است و تعهد به اطاعت از چنین قاعده‌ای علیرغم اعتبار قانونی آن و جاهت و مقبولیت ندارد (همان).

در دکترین هنجارهای آمره^۳ مقرر است که تعارض بین یک هنجار آمره و یک قاعده بین‌المللی خاص منجر به بطلان قانونی هنجارهای آمره و بطلان هرگونه تعهد حقوقی مرتبط می‌شود. به این ترتیب، از آنجا که

^۱natural law and positive law aspects to jus cogens.

^۲legal validity.

^۳The doctrine of peremptory norms.



می‌توان امره را به عنوان عامل بازدارنده بر آثار بی‌عدالتی در قواعد و مقررات بین‌المللی توصیف کرد، بدیهی است که این دکترین فراتر از آنچه در مفاهیم حقوق طبیعی جدید از حقوق و تعهدات قانونی مستلزم است، پیش می‌رود. پیامد بی‌اعتباری قواعد بین‌المللی ناقض قواعد امره با اصول حقوق طبیعی مغایرت ندارد و در واقع می‌تواند مکمل اهداف حفاظت از ابعاد رفاه انسانی و منافع مشترک بین‌المللی باشد که به الزامات اخلاقی مستلزم این قواعد، اصول و مقررات، اعتبار حقوقی خاص می‌دهد.

قواعد امره، امروزه به یکی از اصلی‌ترین مباحث حقوق بین‌الملل بدل گردیده است. «*jus cogens*» که در زبان لاتین بمعنی قانون لازم‌الرعایه یا امره می‌باشد در حقوق بین‌الملل، به قواعد حقوقی اطلاق می‌شود که بطور سلسله‌مراتبی، بر همه دیگر قواعد برتری داشته و حاکم بر تمامی ضوابط حقوق بین‌الملل می‌باشند؛ یعنی قواعدی که با مفهوم «*Jus Cogens*» در تضاد باشند از منظر حقوقی بی‌اعتبار خواهند بود زیرا اینگونه قواعد در تضاد با هنجارهای نظام بین‌الملل بوده و موجب برهم خوردن ثبات و آرامش جامعه جهانی خواهند شد. بر این اساس میتوان قواعد امره^۲ را به دو علت زیر به مثابه "قانون اساسی جامعه بین‌المللی" تلقی کرد:

الف- قواعد امره، قدرت دولت‌ها را در ایجاد یا تغییر مقررات حقوق بین‌الملل را محدود می‌کند.

ب- قواعد مزبور با ایجاد مانع و حالت بازدارندگی از طریق مکانیسم‌های جبرانی تعبیه شده در نظام حقوق بین‌الملل، از نقض مقررات بنیادین حقوق بین‌الملل و بخطر افتادن نظم جهانی توسط دولت‌ها جلوگیری و پیشگیری بعمل می‌آورد (JAMES CRAWFORD, 1979 & WALLACE, 1994).

با این حال، ابطال قواعد و مقررات و تعهدات حقوقی که با قواعد امره در تعارض هستند را تنها می‌توان به‌عنوان یک پیامد حقوقی که تحت دکترین هنجارهای امرانه «مقرر» شده است درک کرد، البته نه به‌عنوان نتیجه‌ای که به‌طور خاص توسط اصول حقوق طبیعی اجباری شده است. نکته دیگر در باب ورود اخلاق به تعهدات بین‌المللی دولت‌ها تحت لوای حقوق طبیعی نوین؛ این است که تعهد دولت‌ها به رعایت هنجارهای امره، در بعد اخلاقی با تعهداتی که دولت‌ها باید از هنجارهای غیرحقوقی تبعیت کنند، تفاوتی ندارد.

قواعد حقوق بین‌الملل یادآور این مهم است که در چارچوب نظریه حقوق طبیعی، مفهوم اخلاقی از تعهد حقوقی بین‌المللی به نیاز دولت‌ها به پیروی از مقررات حقوقی بین‌المللی مربوط می‌شود تا اثربخشی چنین قوانینی در حل عدم هماهنگی در جامعه بین‌المللی به نفع مشترک خود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی مقوله شناسایی قواعد امره در کانون توجه حقوقدانان بین‌المللی قرار گرفت اولین بار در رای ۱۹۶۹ فلات

^۱Void and null

^۲Jus Cogens



قاره دریای شمال و سپس در قضیه نیکاراگوئه و در پرونده گابچیکو مورد استناد قرار گرفت (جمهوری فدرال المان علیه هلند گزارش ۱۹۶۹: ۳:۴۲ پاراگراف ۷۲). قبل از آرا دیوان بین‌المللی دادگستری، پروفیسور اوپنهایم برای نخستین بار به وجود اصول جهانی پذیرفته شده در رشته حقوق اشاره کرد که باعث ابطال هرگونه توافق متضادی خواهند شد. وی اصول موصوف را قواعد اجماعی حقوق بین‌الملل عرفی مطرح نمود. وی انعقاد هر نوع موافقت نامه یا قرارداد برای انجام دزدی دریایی را مغایر با اصول جهانی حقوقی یا همان اصول حقوق طبیعی پذیرفته شده دانسته و آن را باطل تلقی می‌نمود (OPPENHEIM ET AL., 1992.)

در این راستا، تعهد حقوقی بین‌المللی در بعد اخلاقی، بعنوان کارکرد قواعد بین‌الملل علی‌رغم نارسایی و فقدان ساختاری در نظم حقوقی بین‌المللی، در مفهوم واقعی قواعد و مقررات، ایفای نقش می‌کند. تعهدات ناشی از هنجارهای آمره در مقایسه با سایر قواعد و مقررات، از ویژگی‌های حقوقی متمایز برخوردارند، اما در مورد تعهدات حقوقی بین‌المللی، مطابق با وضعیت حقوقی برتر در مورد هنجارهای آمره، این تعهدات قابل تعدیل نیستند و در صورت بروز تعارض، سایر تعهدات حقوقی بین‌المللی را نادیده می‌گیرند. با این حال، این ویژگی حقوقی خاص، با الزام اخلاقی ویژه برای اطاعت از هنجارهای آمره مطابقت ندارد. گرچه الزام اخلاقی به اطاعت از قاعده حقوقی را می‌توان از طریق وجود بی‌عدالتی در آن قاعده کاهش داد، لکن فلسفه هنجارهای آمره مانند سایر قواعد حقوق بین‌الملل و حقوق پوزیتیویستی در جهت هماهنگی بیشتر در یک جامعه می‌باشد. به این ترتیب در رابطه با آمره بودن قاعده حقوقی، می‌توان گفت که مفهوم اخلاقی از تعهد حقوقی بین‌المللی بیانگر نیاز دولت‌ها به تبعیت از هنجارهای آمره، به منظور تسهیل کارآمدی حقوق بین‌الملل و مکانیسم‌های حقوقی بین‌المللی از جمله ساز و کارهای سلسله مراتب هنجاری در پیشبرد خیر مشترک بین‌المللی می‌باشد که جز ارزش‌های اساسی و بدیهی در حقوق طبیعی محسوب می‌گردد (رحمت‌الهی و آقا محمد آقایی ۱۳۹۹: ۱۱۱).

۱-۲- تعهدات حقوقی در مفهوم حقوق طبیعی نوین

مهم‌ترین مفهوم حقوقی در قرائت حقوق طبیعی جدید، الزام حقوقی است. مفهوم الزام حقوقی همتای مفاهیمی است که در مورد اقتدار و قانون و قاعده مورد بررسی قرار گرفته است، که بیانگر وظیفه و تکلیف قطعی برای رعایت مقررات حقوقی معتبر و مبتنی بر وجود دلایل استثنایی برای انجام آن است که در نگاه مکتب حقوق طبیعی جدید، مبنای حقوقی تلقی می‌شود (Hacker and Joseph Raz, 1977). اساس الزام حقوقی مانند هدف قانون یا قاعده، به اهمیت تعهد حقوقی برای پیشبرد منافع عمومی یک جامعه مربوط می‌



شود. در این راستا، مفهوم حقوق طبیعی جدید از الزام، اساساً هنجاری است: این نظریه، مفهومی را بیان می‌کند که تعهد به اطاعت از حقوق و قاعده حقوقی را می‌توان با عبارات کاملاً حقوقی توصیف کرد، مدعای اصلی آن است که تعهد حقوقی دلالتی است از نیاز به عقلانیت عملی؛ که افراد را به ترویج و حفظ خیر عمومی هدایت می‌کند. مفهوم حقوق طبیعی جدید از تعهد حقوقی به عنوان مبنایی برای بیان یک قرائت هنجاری از تعهد حقوقی بین‌المللی مورد بحث است. این مدعی دارای دو اندیشه اصلی است.

اول، این که دولت‌ها تعهد اخلاقی کلی برای اطاعت از قواعد و مقررات بین‌المللی دارند. این تعهد اساساً بر مبنای نیاز دولت‌ها به تبعیت از هنجارهای بین‌المللی به منظور تسهیل کارآمدی هنجارها و قواعد مربوط به رسیدگی به مسائل هماهنگی با جامعه بین‌المللی و در نتیجه پیشبرد منافع مشترک بین‌المللی است. تعهد بر اساس اصل انصاف، بعنوان مبنای اخلاقی از تعهد حقوقی بین‌المللی با این واقعیت تشدید می‌شود؛ حقوق بین‌الملل یک نظام حقوقی یکپارچه نیست و عملکرد مؤثر آن قطعاً به همکاری دولت‌هایی بستگی دارد که مشمول مقررات حقوقی بین‌المللی هستند.

دوم، الزام اخلاقی به اطاعت از حقوق بین‌الملل در رابطه با هر قاعده بین‌المللی فرضی و غیرقابل انکار است و مشروط به عدالت ماهوی قاعده مربوطه می‌باشد. در این راستا، گرچه بی‌عدالتی در یک قاعده یا مقرره بین‌المللی خاص، تعهد اخلاقی یک دولت برای رعایت آن را نفی می‌کند، لکن دولت‌ها ممکن است در برخی شرایط تعهد اخلاقی ثانویه یا «جانبی» برای اطاعت از قاعده ناعادلانه برای حفظ احترام به سایر بخش‌های عادلانه رژیم حقوقی بین‌المللی که به آن تعلق دارد؛ داشته باشند.

۱-۲-۱- مفهوم حقوق طبیعی جدید از الزام قانونی (تعهد حقوقی)

قرائن جدید از نظریه حقوق طبیعی، از الزام حقوقی منبث از تعهد حقوقی؛ دارای سه ویژگی متمایز است. ابتدا وجود معانی متمایز از "حقوقی" و "اخلاقی"، تعهد حقوقی را مطرح می‌کند. نظریه حقوق طبیعی نوین، از این که چگونه نظم حقوقی، مبنایی را برای افراد فراهم می‌کند تا مطابق با محتوای قواعد حقوقی عمل کنند، سخن به میان می‌آورد. در این اندیشه، تعهد حقوقی شکلی از تعهد اخلاقی است که اهمیت اخلاقی آن را از وجود رابطه تا پیشبرد منافع عمومی در می‌گیرد. همچنین، این نظریه؛ تعهد حقوقی را به عنوان پاسخی منطقی توسط اشخاص مشمول قواعد تحمیلی تعهد توصیف می‌کند که همکاری افراد را با تلاش حاکمیت حقوقی بر اساس درک آن‌ها از رابطه بین تحمیل مقررات قانونی و ارتقاء خیر عمومی نشان می‌دهد. سومین مدعی از نظریه جدید حقوق طبیعی اذعان می‌دارد که الزام اخلاقی به اطاعت از حقوق متغیر



است و بی‌عدالتی در قواعد و مقررات خاص می‌تواند تأثیر محدود کننده‌ای بر میزان تعهد به اطاعت از آن داشته باشد. هر یک از این جنبه‌های نظریه فوق در زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱-۲-۱-۱- مفاهیم حقوقی و اخلاقی و تعهد حقوقی

از طرفداران مکتب حقوق طبیعی نوین، جان فینیس در تبیین ماهیت تعهد قانونی طرح واره‌ای را بیان می‌کند که به زعم وی معرف استدلال عملی اشخاص مشمول قوانین و قواعد الزام آور است. طبق فرض زیر:

۱- ما به خاطر منافع عمومی نیاز داریم که قانونمند باشیم.

۲- در جایی که X توسط قانون به عنوان اجبار تعیین شده است، تنها راه برای رعایت قانون این است که X را انجام دهیم.

۳- بنابراین، در جایی که X در قانون واجب شده است، انجام X واجب است. معنای مضیق دیگری نیز وجود دارد که در آن مفهوم تعهد حقوقی را می‌توان تنها با ارجاع به گزاره سوم، منطقاً، یک الگوی رفتاری خاص تصور کرد، امر مورد بحث، از نظر قانونی الزامی است و بعنوان الگوی رفتاری واجب لحاظ گردیده است (John Finnis, 2011). با این حال، فینیس ادعا می‌کند که تعیین رسمی رفتار برای اعمال اجبار باید تنها به عنوان عنصری در مجموعه کلی ملاحظات؛ در نظر گرفته شود که برای استنباط مفهوم تعهد حقوقی مهم است. در این رابطه فینیس بیان می‌دارد که مفاهیم «حقوقی» و «اخلاقی» متمایز از تعهد می‌باشند؛ گرچه بعنوان وصف تعهد مورد استفاده واقع می‌شوند. تعهد صرف در حقوق پوزیتیویستی معنا دارد و در حقوق طبیعی با وصف اخلاقی بودن و قانونی و حقوقی بودن متمایز می‌گردد.

فینیس با برجسته کردن معنای «قانونی» از تعهد حقوقی به دنبال تبیین این امر است که چگونه یک قاعده تحمیلی بر مبنای تعهد حقوقی؛ دلیل استثنایی برای عمل مطابق با تعهد است که از نظر قانونی تصریح شده است. وی خاطر نشان می‌کند که تعهدات قانونی به معنای حقوقی آن تغییرناپذیر است: تعهدات تحمیلی از طریق قواعد حقوقی، صرف نظر از محتوای آن‌ها، همه از نظر قدرت الزام آوری رسمی، یکسان هستند و تعهد پس از تحمیل؛ قابل عدول، انکار و نکول یا جایگزینی، جز در شرایط مقرر توسط قاعده یا قانون تحمیل تعهد یا سایر قوانین یا نهادهای مرتبط در یک سیستم حقوقی؛ نیست.



کیفیت تغییرناپذیر قانونی از تعهد حقوقی به زعم فینیس، اساساً به ماهیت و هدف خود قانون و نظم حقوقی مربوط می‌شود تا از این حیث، منبع جامع و منسجمی از هماهنگی مقتدرانه را برای یک جامعه تشکیل دهند و در این راستا سیستم حقوقی به عنوان یک سیستم یکپارچه عمل می‌کند. عقیده فینیس، این ویژگی نظم حقوقی؛ مستلزم آن است که هرگونه حقوق فردی باید به عنوان جزء لازم در ماتریس نظم حقوقی تلقی و مورد اطاعت قرار گیرد. «شهروند قانون مدار» در این تحلیل؛ مستلزم پایبندی به محتوای یک نظام حقوقی به عنوان یک کل منسجم است (Finnis NLNR, *ibid.* at 309-12). بنابراین، فینیس اذعان میدارد که نیروی حقوقی تغییرناپذیر حاکم بر تعهد قانونی در فرض دوم، براستدلال عملی موضوع حقوقی استوار است: "در جایی که X توسط قانون به عنوان اجبار تصریح شده است و تنها راه برای رعایت قانون، انجام X است."^۴

با این حال، نظریه حقوق طبیعی جدید در توضیح ماهیت و توجیه الزام قانونی پا فراتر نهاده است. حتی اگر قرار باشد تکلیف قانونی با استناد به ماهیت قانون یا قاعده و نظام‌های حقوقی تبیین شود، ظاهراً این ادعا که الزام قانونی مستلزم رعایت مقررات قانونی برای «شهروند قانون مدار» است، پیش‌فرض اصلی مسئله قرار می‌گیرد. توضیح فینیس در این خصوص؛ با فرض اول، استدلال عقلانیت عملی موضوع حقوقی ارائه می‌شود: بدین صورت که «ما به خاطر منافع عمومی نیاز داریم که مطیع قانون^۵ باشیم». یعنی دلیل اطاعت و تبعیت از قانون و قاعده، پاسداشت و رعایت حقوق فرد فرد افراد یک جامعه کل است که منفعت مشترک و عمومی را بدنبال دارد و این همان خیر مشترک نام دارد که در حقوق طبیعی جدید بعنوان ارزش اساسی معرفی گشته است (رحمت الهی و آقا محمد آقایی ۱۱۰: ۱۳۹۹-۱۱۱).

این پیش‌فرض که فینیس آن را به عنوان «چهارچوب» و بعنوان زیربنای مفهوم حقوقی تعهد حقوقی توصیف می‌کند، در حقوق طبیعی جدید که تعهد قانونی بعد اخلاقی دارد، رکن اصلی و مرکز ثقل اندیشه است (فینیس همان ۳۱۷-۱۸).

از دیدگاه نظریه حقوق طبیعی جدید، توجیه اخلاقی از تعهد قانونی با اقتدار، همبستگی دارد و ارتقای منافع عمومی یک جامعه مستلزم توجه به نیاز حل مقتدرانه مشکلات موجود در امر هماهنگی یک جامعه است. در مواجهه با کثرت راه‌های معقول برای تعقیب منفعت عمومی یا خیر مشترک در چارچوب زندگی اجتماعی، و با توجه به احتمال اختلاف نظر منطقی بین اعضای یک جامعه در مورد اینکه کدام راه‌ها برای

^۱The legally invariant quality

^۲legal obligation

^۳as a seamless web

^۴See Finnis NLNR, *ibid.* at 316.

^۵law-abiding



دستیابی به منفعت عمومی باید در شرایط خاص اتخاذ شود، ضروری است. نقش اقتدار در این ره آن است که یک الگوی رفتاری خاص را برای اعضای جامعه انتخاب کند تا از آن پیروی گردد. با این حال، این انتخاب راه‌حل‌های خاص برای مشکلات ناشی از هماهنگی؛ نمی‌تواند به درستی برای نیل هدف خود یعنی پیشبرد منفعت عمومی مؤثر باشد، مگر اینکه عملاً توسط همه اعضای جامعه به عنوان حل و فصل قطعی از موضوعی که در رابطه با آن تصریح شده است، ارائه شود علی‌رغم این واقعیت که برخی از اعضای جامعه ممکن است تصمیم متفاوتی را نیز ترجیح داده باشند (Finnis, 1998:269). قانون و قاعده با ارائه راه حل‌هایی برای رفع مشکلات عدم هماهنگی به شیوه‌ای که وضوح و ثبات در تعاملات انسانی را ترویج می‌کند، اقتدار سیاسی را در پیشبرد منافع عمومی تکمیل می‌کند. با این وجود، مزایای نظم حقوقی را نمی‌توان به طور کامل تحقق بخشید؛ مگر اینکه افراد مشمول حاکمیت قانونی نشان دهند که به طور مداوم از دستورات قانونی پیروی می‌کنند. همانطور که فینیس بیان می‌کند، توجه به گستره و پیچیدگی تعاملات اجتماعی که قانون برای تنظیم قانون در نظر گرفته شده است، تنها می‌تواند در کار پیچیده حفظ نظم در یک جامعه موفق باشد (تا آنجا که افراد به شدت مواردی را که در آن تعهدات قانونی خود را در مقابل یکدیگر به جهت سهولت یا تصور از خیر اجتماعی مبادله می‌کنند، محدود می‌کنند) (فینیس ۱۹۹۹: ۳۱۹).

شرح حقوق طبیعی جدید از رابطه بین تعهد حقوقی و منفعت مشترک در ارتباط با این نظریه که منفعت مشترک در نهایت خیر افراد و جوامع می‌باشد؛ درک می‌شود. همانطور اذعان شد، قرائت هنجاری نظریه حقوق طبیعی جدید از اختیار و قانون بر اهمیت هماهنگی مقرر توسط اقتدار و نظم قانونی برای تسهیل شکوفایی فردی انسان تأکید می‌کند. همچنین، ادعای نظریه مبنی بر اینکه الزام قانونی برای منفعت عمومی ضروری است (همان). پیروی از هنجارهای قانونی توسط همه افراد یک جامعه برای تحقق بخشیدن به وضعیتی امری حیاتی است که در آن افراد جامعه بتوانند ارزش‌های اساسی را برای خود دنبال کنند بدون اینکه تهدیدی برای رفاه آن‌ها باشد که البته ممکن است با کوتاهی اعضای جامعه در رعایت دستورات قانونی همراه باشد.

نکته مرتبطی که باید در رابطه با مفهوم اخلاقی از تعهد قانونی ذکر شود، الزام عقل عملی یا عقلانیت عملی است که بموجب آن، افراد نباید در تعقیب ارزش‌های اساسی خود ترجیحی خودسرانه نشان دهند، در غیر این صورت به عنوان شرط بی‌طرفی توصیف می‌شود. به زعم فینیس که اگر شخصی بخواهد از مزایای این واقعیت که افراد دیگر از قانون پیروی می‌کنند بهره‌مند شود، باید انصافاً مسئولیت پیروی از قانون را نیز بپذیرد که با توجه به سودمندی خاص ناشی از رعایت قانون برای پیشبرد منافع عمومی یک قانون جامعه،

چارچوب مورد نظر مرجع ویژه‌ای برای ارزیابی بی‌طرفی رفتار افراد ایجاد می‌کند. طبق نظر فینیس، دینفعان تعهدات قانونی / حقوقی؛ اعضای جامعه هستند که جامعه توسط آن‌ها و بر مبنای قانون مداری اداره می‌شود. در این راستا، قانون «حداقل به کسانی که مسئول نظارت بر منفعت عمومی هستند، این حق را می‌دهد که تقاضای انطباق داشته باشند... آن‌هم به عنوان امری که مرهون اخلاق در جامعه هدف است.

(Finnis NLNR, at 106-0۸,۴۷۳ & John Rawls, 1999:319-304)

۲-۱-۱-۲- الزام قانونی به عنوان پاسخ عقلانی و همکاری

نظریه نئوکلاسیک حقوق طبیعی، بر نقش استدلال و عقلانیت عملی اشخاص مشمول قانون / قاعده در تبیین مفهوم الزام حقوقی تأکید زیادی دارد. زیرا تئوری حقوق طبیعی جدید، تکلیف حقوقی از طریق واکنش عقلانی اشخاص حقوقی به برخی از حقایق و انطباق اشخاص با مقررات قانونی آن‌ها و شکلی از همکاری با تلاش‌های حاکمیت حقوقی است. اهمیت کامل عقلانیت عملی؛ امری حقوقی و در پرتو نظریه حقوق طبیعی جدید برای درک الزام حقوقی است که از رابطه بین الزام حقوقی و اراده قانونگذاری منبث می‌شود به عقیده فینیس، تصمیم قانونگذار برای تعیین قاعده تحمیلی به خودی خود و مستقلاً منع الزام حقوقی نیست.

تصمیم قانونگذار برای الزام حقوقی به مثابه یک الگوی رفتاری معین و در واقع همان چیزی است که وجود تعهد حقوقی رسمی در مفهوم قانونی و متناظر با تعهد اخلاقی به اطاعت از قانون مربوطه را توضیح می‌دهد. همانطور که فینیس بیان می‌کند، تصریح قانونگذار به قاعده تحمیل‌کننده تعهد، در ایجاد تعهد مؤثر است نه به این دلیل که قانونگذار اراده کند که مؤثر باشد، بلکه به این دلیل که توسط امر حقوقی، مطابق با یک چارچوب هنجاری است که خود فی نفسه از قانونگذار ناشی نمی‌شود (Finnis NLNR, at 325-3۰).

مؤلفه‌های این چارچوب هنجاری؛ ملاحظاتی است که در توصیف مفاهیم حقوقی و اخلاقی از "تعهد" به طور مختصر به ارزش ویژه قانون و حقوق به عنوان ابزاری برای ارتقاء منافع عمومی و خیر مشترک یک جامعه و نیاز مربوط به افراد برای رعایت قواعد حقوقی ناظر است - مقرراتی که اگر یک نظام حقوقی بخواهد حل مؤثر مشکلات هماهنگی جامعه را فراهم کند بدان نیاز مبرم دارد. لذا تکلیف حقوقی یا قانونی از ادعاهای فینیس استنباط می‌شود زیرا تصریح قانونگذار در مورد قاعده، بر تحمیل تعهد در این چارچوب هنجاری می‌گنجد و بر استدلال عملی موضوع حقوقی تأثیر می‌گذارد. بعبارت دیگر؛ شخص به نیاز معقول خود، برای رعایت تعهدات قانونی به خاطر امر مشترک و خیر مشترک پاسخ می‌دهد که نوعی واکنش مثبت به اهمیت تصریح قانونگذار به عنوان یک جزء در ماتریس نظم حقوقی و با قید عمل به آن شرط است (فینیس همان: ۳۳۴).



بعلاوه؛ نظریه حقوق طبیعی جدید با تأیید اینکه تعهد قانونی مستلزم پاسخ عقلانی افراد به قاعده التزام
تحمیلی است، بیان می‌دارد که ماهیت قاعده تحمیل التزام رابطه مستقیم آن با اصل خیر مشترک، است که
تعهد حقوقی مستلزم جایگزینی دستورالعمل مجازی قانونگذار به جای افرادی است که تحت قانون هستند،
این بدان معناست که قانونگذار در مورد الگوی رفتاری خاص که باید برای حل مسئله هماهنگی در جامعه
هدف دنبال شود، به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی یک قانونگذار واقعی با آن رفتار می‌کند. این دستور
العمل مبین این حقیقت است که برنامه اقدام در راستای نیل به منافع عمومی اشان بوده است (Keown &
George, 2013:383)

به گفته فینیس، شرط قانونگذار می‌تواند به جایگزینی دلالت کند (و در نتیجه باعث انطباق بین افراد
حقوقی شود) زیرا "امری میرهن برای خیر عمومی" است، به همین علت، رابطه قابل درک بین هدف اصلی
در پیشبرد منفعت عمومی و ابزار هویدا می‌شود. این واقعیت که قانونگذار با پیشبرد منفعت عمومی ارتباط
قابل درک دارد، امری است که تجویز می‌دارد که دستورالعمل مزبور به طور منطقی از طریق افراد حقوقی
انجام شود و به گونه‌ای برخورد شود که گویی متعلق به خودشان است. ملاحظات فوق در مورد ارتباط
عقلانیت عملی برای درک تعهد حقوقی؛ بینشی را در مورد "حاکمیت قانون" معین می‌دارد. با توجه به ادعای
حقوق طبیعی جدید مبنی بر اینکه تعهد قانونی و حقوقی مستلزم پاسخ عقلانی اشخاص به تحمیل مقررات
است و اینکه تصریح قواعد الزام آور مستلزم جایگزینی مجازی عقلانیت عملی این قبیل افراد است، بدیهی
است که اشخاص مشمول قواعد تحمیلی و تعهد حقوقی صرفاً «موضوع یا تابع» نیستند، بلکه در واقع در
صدد استفاده از قاعده حقوقی به عنوان ساز و کاری برای نیل به هماهنگی و انطباق در جامعه، در رکن
همکاری می‌باشند. لذا حاکمیت قانون در جامعه "از برخی جهات مشارکت و همکاری مشترک و نوعی
هماهنگی با اعمال حاکمیت بین خود و هماهنگی با هر یک با دستورات صادره توسط حاکمان است." بر
اساس شرایط تجزیه و تحلیل حقوق طبیعی جدید، تبعیت یک شخص از مقررات قانونی می‌تواند به عنوان
شکلی از همکاری مبتنی بر عقلانیت عملی و معقول جلوه کند که با تلاش‌های جامعه و برای ارتقای منافع
عمومی خود از طریق "نظم حقوقی" توصیف می‌شود (Finnis Aquinas, at 257).

^۱form of practically reasonable cooperation



۲-۱-۱-۳- تکلیف قانونی و قواعد ناعادلانه^۱

نظریه جدید حقوق طبیعی اشعار می‌دارد که ملاحظات اخلاقی بعنوان زیربنای الزام به رعایت احکام قانونی موجوداند. با توجه به این ملاحظات، طبق نظر فینیس، تعهد اخلاقی به اطاعت از مقررات حقوقی و قانونی «نسبتاً ثقیل است». در این نظریه، تعهد اخلاقی مطلق نیست، بلکه فرضی و قابل رد است و میزان تعهد با توجه به قانون خاص و پیامدهای ناشی از عدم انطباق متفاوت است (همان: ۳۱۸). این قبیل موارد را می‌توان با ارجاع به تفسیر نظریه فوق از تأثیرات بی‌عدالتی در قاعده و قانون و تأثیر آن بر تعهد قانونی، به طور کامل‌تر استنباط کرد. فینیس خاطر نشان می‌دارد که بی‌عدالتی در قانون می‌تواند به طرق مختلف ایجاد شود. قوانین ممکن است به قصد اعطای منفعت خصوصی به قانونگذار یا سایر اشخاص مورد علاقه او به جای نیت به نفع منافع عمومی وضع شوند. الزامات رسمی تشکیل دهنده حاکمیت قانون می‌توانند در محتوای خود، ناعادلانه باشند و یا از طریق عدم دستیابی به توزیع عادلانه حقوق و توزیع تکالیف بین اعضای یک جامعه یا از طریق نقض حقوق بشر وصف ناعادلانگی بگیرند. لذا طبق اندیشه فینیس، در شرایطی که این قانون، بخشی از یک نظام حقوقی کل و منسجم است که عموماً عادلانه هم می‌باشد، دیگر الزامی برای اطاعت از یک قاعده یا قانون ناعادلانه ندارد.

فینیس، توجه خاص را به تمایز نظریه حقوق طبیعی جدید، فی ما بین معنای حقوقی و اخلاقی ناشی از "تعهد حقوقی" جلب می‌کند. گرچه سیستم‌های حقوقی به عنوان منابع جامع راهنمایی معتبر برای جوامعی که بر آن اداره می‌شوند عمل کنند، لکن مواردی هم وجود دارند که در آن، به این قبیل سیستم‌ها اجازه می‌دهند که تعهدات حقوقی که مبتنی بر اصل عدالت نیستند؛ در درون نظام حقوقی، ملغی گردد. یه زعم وی، تعهد حقوقی به معنای واقعی آن تنها در صورتی قابل نفی است که یک نهاد اصلی در یک سیستم حقوقی (به طور خاص، دادگاه صلاحیت دار بعنوان مرجع نهایی تصمیم گیرنده) تشخیص دهد که به موجب یک اصل فراقانونی الزام به رعایت قانون ناعادلانه الزام موکد است، در غیر این صورت یک تعهد قانونی معتبر نیست. لذا، اگر نهاد اصلی حقوقی در یک جامعه تشخیص دهد که قانون ناعادلانه نیست یا اعلام کند که قانون از نظر حقوقی، معتبر و الزام آور باقی می‌ماند، این امکان که بی‌عدالتی در یک قانون خاص ممکن است تعهد قانونی را محدود کند، توجیه حقوقی و وجاهت ندارد. نظریه حقوق طبیعی جدید ادعای متفاوتی در رابطه با مفهوم اخلاقی از تعهد حقوقی و قانونی دارد. با استناد به این فرضیه که افراد دارای اقتدار در جامعه، این اختیار را دارند که به خاطر منافع عمومی قاعده و قانون وضع کنند، لذا چنین قوانینی برای اعضای یک

¹Unjust Laws



جامعه قانع‌کننده و قاطع می‌باشد و با عنایت به ارزش آن‌ها برای پیشبرد منافع عمومی، ناعادلانه بودن قانون در اندیشه فینیس مانعی برای دور شدن جامعه از خیر مشترک است (رحمت الهی و آقا محمد آقایی: ۱۳۹۹: ۱۱۲). قوانین از نظر اخلاقی اجباری نیستند و طبق اندیشه فینیس در هر یک از اشکال فوق، وصف ناعادلانه بودن قانون، فاقد اقتدار اخلاقی فرضی تلقی می‌گردد که صرفاً به دلیل نشات گرفتن از اراده و اختیار قانونگذار، وضع گردیده و هیچ وظیفه اخلاقی برای تبعیت برای اعضای یک جامعه ایجاد نمی‌کنند، حتی اگر مقرر باشد اعتبار قانون مورد بحث، صوری باقی بماند و دارای وصف الزامی باشد اما بدلیل فقد وصف اخلاقی در راستی خیر مشترک مانع به حساب می‌آید. علیرغم موضع حقوق طبیعی جدید، مبنی بر اینکه بی‌عدالتی در قانون اساساً تأثیر مهلکی بر مفهوم اخلاقی تعهد قانونی دارد، نظریه مورد اشاره؛ شکل دیگری از الزام به اطاعت از قاعده و قانون را به رسمیت می‌شناسد که آن را به عنوان یک تعهد اخلاقی «جانبی» توصیف می‌کند (Finnis NLNR359-61 and 353- 354).

عدم رعایت شرط قانونی ناعادلانه ممکن است به تضعیف اثربخشی سایر قوانین و احترام کلی به اقتدار قانونی و سیاسی در بین اعضای یک جامعه بیانجامد؛ در نتیجه، باعث آسیب به منافع عمومی شود. به گفته فینیس، این عامل می‌تواند باعث ایجاد یک تعهد اخلاقی برای تبعیت از قانون، علیرغم بی‌عدالتی آن شود، تا «چنین انگاشته شود» که قانون مورد اطاعت واقع می‌شود. در این شرح، تعهد اخلاقی منبعت از تعهد قانونی به معنای اخلاقی متمایز است، زیرا «این تعهد مبتنی بر حسن اجرای قانون نیست، بلکه تنها بر اساس مطلوبیت ناشی از عدم بی‌اثر ماندن بخش‌های عادلانه یک نظام حقوقی است». به زعم او، یک تعهد اخلاقی تضمینی صرف، در شرایط استثنایی بوجود می‌آید و مستلزم رعایت قانون ناعادلانه، آنهم تا حدی است که از به خطر انداختن سیستم حقوقی عادلانه به عنوان کل، عندالضرور؛ جلوگیری نماید (FINNIS, Ibid, 476 and at 362).

۲- تعهدات عام الشمول

تعهدات *Erga omnes* یا عام الشمول تعهدات حقوقی بین‌المللی هستند که دولت‌ها در قبال جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل و متمایز از تعهداتی هستند که دولت‌ها فقط در رابطه با دولت یا گروهی از دولت‌ها دارند. لفظ *erga omnes* در زبان لاتین به معنای "برای همه" و یا "مربوط به همه" می‌باشد و از نظر حقوقی همانند قواعد آمره به آن دسته از اصول و قواعد بین‌المللی اطلاق می‌گردد که برای همه دولت‌ها لازم‌الرعایه بوده و نقض آن‌ها پذیرفته نیست. در اینجا نیز مانند قواعد آمره اعتقاد دولت‌ها به لازم‌الرعایه

^۱Collateral moral obligation



بودن این مقررات *opinio juris* از جمله نکات تمیز دهنده تعهدات *erga omnes* از دیگر اصول حقوق بین الملل است.

تعهدات بین‌المللی "عام الشمول"، از جمله تعهدات ناشی از اصول مربوط به حقوق بنیادین نوع بشر است که نه فقط در رضایت قراردادی و اراده دولت‌ها، بلکه در عضویت دولت‌ها در جامعه بین‌المللی هم مستلزم رعایت است و رضایت دولت‌ها در رعایت و احترام نهادن به آن‌ها امری مسلم و انکار ناپذیر، پیش فرض می‌شود که بمحض شکل‌گیری بر همه اعضای جامعه بین‌المللی لازم‌الرعایه است و پذیرش یا عدم پذیرش اشخاص اعم از حقیقی یا حقوقی، تاثیری در التزام به مراعات این نوع تعهدات ندارد. برخلاف حقوق قراردادهای که صرفاً برای طرفین قراردادی و با استناد به اصل نسبی بودن قراردادهای توجیه می‌شود، در زمینه تعهدات عام الشمول چنین وضعیتی برقرار نیست و اجرا و رعایت آن‌ها بر تمامی اعضای جامعه (بین‌المللی) مفروض و قطعی است. همین تعریف در حقوق بین‌الملل نیز مورد استفاده است با این تفاوت که تعهد مقرر از سوی یکایک دولت‌ها در برابر جامعه جهانی متشکل از دولت‌های دیگر است.

در پرونده بارسلونا تراکشن^۱ دیوان بین‌المللی دادگستری در بیان مفهوم تعهدات عام الشمول تأیید کرد که چنین تعهداتی «نگرانی همه دولت‌ها» است و «با توجه به اهمیت حقوق درگیر، همه کشورها می‌توانند در حمایت از آن‌ها منفعت حقوقی دارند». بر این اساس، تعهدات عام الشمول دارای دو ویژگی است: جهانی بودن (با توجه به دامنه تعهدات) و همبستگی (به دلیل ویژگی جمعی منافی که این تعهدات با آن‌ها مطابقت دارد) (Maurizio Ragazzi, 1997). هنجارهای بین‌المللی که معمولاً شامل تعهدات عام الشمول می‌شوند شامل ممنوعیت‌های تجاوز بین‌المللی، نسل‌کشی، شکنجه، برده‌داری و تبعیض نژادی و حق مردم برای هدف تعیین سرنوشت هستند. در اندیشه فینیس برخی حقوق زمینه ساز خیر مشترک است مانند حق بر شکنجه نشدن و ممنوعیت سلب حیات فرد که برای تحقق دیگر اهداف ضروری است و جملگی به منزله لوازم خیر مشترک بشری تلقی می‌شود (رحمت الهی و آقا محمد آقایی ۱۳۹۹: ۱۱۴).

مفهوم تعهدات عام الشمول به طور رسمی در حقوق مسئولیت دولت گنجانده شده است: پیش نویس مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت وجود تعهداتی را تأیید می‌کند که توسط یک دولت "به کل جامعه بین‌المللی" مدیون و مسئول است و تصریح می‌کند که در مواردی که یک دولت چنین تعهدی را نقض می‌کند، هر کشوری غیر از دولت متاثر از نقض حق دارد به مسئولیت دولت مربوطه استناد کند. (International Law Commission, Report of the International Law Commission on the

^۱Barcelona Traction case

Work of its Fifty-Third Session, UN GAOR, 56th Sess., Supp. No. 10, UN Doc. A/56/10 (2001)).

مفهوم تعهدات عام‌الشمول، انحراف از مفهوم سنتی «دوجانبه گرایانه» تعهد حقوقی در حقوق بین‌الملل است که تعهدات حقوقی را به عنوان موجود بین دولت‌های فردی یا بین یک دولت و گروهی از دولت‌ها بر اساس شرایط یک معاهده تفسیر می‌کند. می‌توان توجه داشت که حقوق بین‌الملل در زمینه عرف بین‌المللی شاهد ظهور استثناهای دیگری برای مفهوم تعهدات دوجانبه بوده است (Bruno Simma, 1997:217-230) به عنوان مثال، در معاهدات چندجانبه حقوق بشر، هر یک از کشورهای عضو تعهدات "موازی"^۱ برای پایبندی به مفاد معاهده در رابطه با همه افراد را بر عهده می‌گیرند. در صلاحیت خود، به جای قبول تعهدات در قبال سایر کشورهای عضو. (Barcelona Traction, at para. 34, EastTimor (Portugal v. Australia, [1995] I.C.J. Rep. 90 at 102, para. 29;)

با این حال، مفهوم تعهدات مزبور، حتی از این استثنا، فراتر از پارادایم تعهدات بین‌المللی دوجانبه است و تأیید می‌کند که تعهدات حقوقی بین‌المللی وجود دارد که کل جامعه بین‌المللی را هدف خود قرار می‌دهد. همانطور که در پیش نویس مواد مربوط به مسئولیت دولت تأیید شده است، دکتری تعهدات عام‌الشمول، بیان می‌دارد که هر کشوری در جامعه بین‌الملل بر اساس قواعد و مقررات بین‌المللی این حق را دارد که به مسئولیت دولتی استناد کند که تعهدی را که در قبال جامعه بین‌المللی به‌طور کلی نقض کرده است، صرف‌نظر از این واقعیت؛ که خود تحت تأثیر این نقض، قرار نگرفته باشد: به عبارت دیگر، هر دولت دیگر، غیر از دولت آسیب دیده می‌تواند مسئولیت یک دولت را برای نقض یک تعهد عام‌الشمول صرفاً بر اساس منافع جمعی جامعه استناد کند (James Crawford, UN Doc. A/CN.4/517 (2001) at para. 47)

مؤسسه بین‌المللی درویت^۲، که قطعنامه‌ای را در مورد تعهدات عام‌الشمول به تصویب رسانده است، این تعهدات را به عنوان تعهداتی تعریف می‌نماید که یک دولت به کلیت جامعه بین‌المللی «با توجه به ارزش‌های مشترک آن و توجه آن به رعایت آن» مدیون است. در رابطه با حقوق مسئولیت دولت، منافع جمعی دولت‌ها در تعهدات عام‌الشمول نیز به‌طور مستقیم با عبارات اخلاقی تبیین می‌شود. قبل از نهایی شدن پیش‌نویس مواد مربوط به مسئولیت دولت، گزارشگر نهایی کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت، جیمز کرافورد، در مورد اهمیت مفهوم تعهدات به جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل اظهار نظر کرد که «رفتارهای تزدیلی و تحقیرانه، آپارتاید، انکار اجباری تعیین سرنوشت، اشتباهاتی را تشکیل می

^۱traditional 'bilateralist' conception
^۲'parallel' obligations
^۳DROIT



دهند که «وجدان بشریت را تکان می‌دهد» و مناسب به نظر می‌رسد که این موضوع از نظر پیامدهای ناشی از نقض آن‌ها، منعکس شود. (James Crawford commentary on State Responsibility)

<https://legal.un.org>)

با در نظر گرفتن چارچوب نظریه حقوق طبیعی جدید، به رسمیت شناختن تعهدات عام‌الشمول در حقوق بین‌الملل می‌تواند به عنوان تأیید وحدت جامعه جهانی بشری تعبیر شود، جامعه بشری در این نظریه به عنوان زیربنای جامعه بین‌المللی دولت‌ها فرض شده است. در این راستا، در تبیین مفهوم تعهدات عام‌الشمول، این ادعا ضمنی است که برخی تعهدات حقوقی بین‌المللی به درستی با حقوق بشر همه افراد مطابقت دارند. وظیفه و تکلیف احترام به حقوق بشر پیامدهای وحدت هستی شناختی بشر است، وحدتی که مستلزم آن است که نیازها و حقوق اساسی انسانی برای همه افراد خوب انگاشته شود. از آنجایی که منفعت مشترک بین‌المللی به عنوان ابزاری برای توانایی افراد برای برخورداری از حقوق بشر خود توصیف شده است، و شرایطی که منفعت مشترک بین‌المللی را در بر می‌گیرد، معمولاً از نظر ابزاری برای همه افراد خوب و صواب است.

با اعمال این ملاحظات در مورد تعهدات عام‌الشمول، می‌توان عنوان کرد که در مواردی که تعهدات حقوقی بین‌المللی به جامعه بین‌الملل به عنوان یک کل واحد مدیون می‌شود، تعهدات دولت‌ها برای احترام به هنجارهایی که منجر به این قبیل تعهدات می‌شوند مسلم است و حمایت‌ها در این مورد می‌بایست انجام شود. عبارت صحیح‌تر، حقوق بشر و آن دسته از هنجارهایی که به ترویج و حفظ منافع مشترک بین‌المللی مربوط می‌شوند، در واقع تعهداتی هستند که با منافع همه افراد بشری مطابقت دارند. حقوق بشر منطبق با اصول حقوق طبیعی متضمن قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول در جامعه جهانی شده است؛ لذا اثبات می‌شود که تعهدات مورد نظر و قواعد آمره بعنوان منبع حقوق بین‌الملل ریشه در اصول حقوق طبیعی دارد و صرفاً از اراده خاص و محض دولت‌ها در حقوق بین‌الملل پوزیتیویستی برنخاسته است.

در چارچوب قانون طبیعی و حقوق طبیعی جدید، تعهدات عام‌الشمول به درستی به عنوان "ارزش‌های مشترک و خیر مشترک" جامعه بین‌المللی توصیف می‌شوند زیرا هنجارهایی که این تعهدات به آن‌ها مربوط می‌شود به ابعاد مشترک رفاه جامعه جهانی انسانی یک جامعه می‌پردازد که در رابطه با بیان و اجرای هنجارهای جهانی مربوط به شکوفایی جهانی بشر در عملکرد خود توسط جامعه بین‌المللی دولت‌ها واسطه می‌شود. بر اساس مفهوم حقوق طبیعی جدید از بعد اخلاقی در توصیف تعهدات حقوقی بین‌المللی، می‌توان اذعان داشت که مفهوم تعهدات ارگا اومنس علاوه بر تعهد اخلاقی هر دولت به جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل و برای اطاعت از قواعد و مقررات بین‌المللی مبتنی است. لذا، حقوق بین‌الملل، به دلیل ارزشی که در



پیشبرد منافع مشترک بین‌المللی دارد، می‌تواند به خودی خود به عنوان "حق" در تعبیر حقوق طبیعی نوین، تلقی شود که به همه دولت‌ها در جامعه بین‌المللی این امکان و اجازه را می‌دهد که از سایر کشورها به تبعیت از تعهدات حقوقی بین‌المللی خود مطالبه کنند. شاید بتوان گفت که وظیفه اخلاقی دولت‌ها در اطاعت از مقررات حقوقی بین‌المللی، تعهدی بر ذمه حقوق بین‌الملل نیست، بلکه تعهدی بر ذمه جامعه‌ای است که تابع نظم حقوقی بین‌المللی است و از آن بهره‌مند می‌باشند.

از منظر نظریه حقوق طبیعی نئوکلاسیک، کلیه تعهدات حقوقی بین‌المللی ناشی از هنجارهایی که برای کل جامعه بین‌المللی قابل اعمال است، از جمله تعهد به اطاعت از قواعد عرفی بین‌المللی مربوط به آزادی دریاهای آزاد و تعهد به حفظ امنیت و صلح بین‌المللی و قطعنامه‌های شورای امنیت که برای همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد الزام آور است، از نظر اخلاقی، تعهداتی است که دولت‌ها در قبال جامعه بین‌المللی به طور کلی دارند. دکترین ارگا اومنس، تعهد اخلاقی را با اهمیت حقوقی در رابطه با برخی هنجارهای بین‌المللی که به عنوان شناسایی منافع جمعی جامعه بین‌المللی توصیف می‌شوند، منضم داشته و با لحاظ حقوق مسئولیت دولت مقرر می‌دارند که همه دولت‌ها در جامعه بین‌المللی از نظر حقوقی و هنجار بین‌الملل حق دارند به مسئولیت یک جامعه کل استناد کنند. خصوصاً در مورد دولتی که یک تعهد عام الشمول را زیر پا گذاشته است.

۳- ضرورت شناسایی تعهدات عام الشمول در حقوق بین‌الملل

مشابه قواعد آمره در لازم‌الاتباع و لازم‌الرعايه بودن؛ بر طبق اراده دولت‌ها این مقررات منبع اصلی استخراج تعهدات عام الشمول می‌باشد. می‌توان گفت زایش تعهدات در قبال حقوق و قواعد، منبعث از اصول حقوق طبیعی است که عام الشمول بودن آن را می‌سازد. بعلاوه تصمیمات سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز از منابع متصور و اعلام تعهدات عام الشمول بشمار می‌روند. در سال ۲۰۰۹ میلادی، دیوان بین‌المللی دادگستری در رای خود حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را یک قاعده ارگا اومنس اعلام نمود و همگان را ملزم به رعایت آن دانست (icj-cij.org/en/case /2008).

در تبیین ضرورت شناسایی، تمایز بین قواعد آمره و تعهدات همگانی لازم است تا تبعات حقوقی که از این دو مقوله حاصل می‌شوند مورد عنایت قرار گیرد. در تبیین قواعد آمره باید گفت که قواعد مزبور مربوط به قواعدی است که تخطی از آن‌ها باعث ابطال معاهدات و قراردادهای می‌گردد. در ماده ۵۳ و ۶۴ از معاهده حقوق تعهدات وین این مهم مورد اشعار قرار گرفته است و تاکید شده که در معاهدات و قراردادهای بین



المللی هیچ‌گونه حق شرطی نسبت به قواعد آمره پذیرفتنی نیست (Kuhner, 1986). در مقابل، تعهدات عام الشمول در حقوق بین‌الملل تعهداتی است که دولت مسئول اجرای آنهاست (Annacker, 1994). این تعهدات بر دوش جامعه جهانی متشکل از دولت‌ها گذارده شده‌اند که بسیاری از آن‌ها دو یا چند جانبه می‌باشند. به دیگر سخن اگر دولتی در عرصه بین‌الملل، تعهدات عام الشمول فراروی دولت‌ها را نقض کند آنگاه همه دولت‌ها اعم از دولت موضوع اقدام نادرست دولت خاطی و همه دولت‌های دیگر خواه متضرر شده باشند یا نشده باشند، جملگی به یک میزان وظیفه دارند تا بر اساس تعهدات همگانی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل در قبال نقض آن تعهدات واکنش نشان داده و اقدام مقتضی را به اجرا گذارند و اصل صلاحیت جهانی از این مهم بر مخیزد که رسیدگی به جرایم و فعل متخلفانه بین‌المللی، مانند نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت امری بر ذمه تمام جهان بشمار می‌رود.

علیرغم تمایز حوزه خاستگاه و عملکرد تاریخی قواعد آمره و تعهدات عام الشمول، این دو؛ از منظر حقوق بین‌الملل دارای تشابهات و اشتراکاتی نیز هستند گرچه که مرز این دو مقوله چندان روشن نیست و در بسیاری از موارد همپوشانی بسیار آن‌ها محرز است و مترادف در معنا بحساب می‌آیند. بعنوان نمونه قضیه بارسلونا تراکشن مستفاد از اصول تعهدات عام الشمول مورد بررسی حقوقی قرار گرفت اما گاهی نیز حقوقدانان بین‌المللی با نیم‌نگاهی به قواعد آمره آنرا در حیطه این قواعد بحساب می‌آورند (Elias, 1974). استدلال در خاستگاه حقوقی که قواعد آمره و تعهدات همگانی از آن منشعب گردیده‌اند یکسان هستند. یکسان بودن این دو مقوله را می‌توان در اصولی چون ممنوعیت جنگ تجاوزکارانه، نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی و همچنین تمجید و پاسداشت رعایت حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و ضرورت حفظ محیط زیست در حقوق بین‌الملل یافت (همان).

حتی رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مرز مشخصی را برای تمایز بین قواعد آمره و تعهدات عام الشمول ارائه نکرده است. در پرونده تیمور شرقی دیوان بین‌المللی دادگستری مقرر داشت که ویژگی عام الشمول بودن یک هنجار حقوقی بین‌المللی و قاعده رضایت‌طرفین برای رجوع به دادرسی دیوان دادگستری بین‌المللی، بعنوان دو مقوله جداگانه هستند که هر کدام در جای خود تأکیدی مضاعف بر نقطه نظر قبلی دیوان در پرونده بارسلونا تراکشن می‌باشد (Jescheck, 2002) نیز کمیسیون حقوق بین‌الملل، بر این نظر موکدا استوار است که بایست خط مرز معینی بین قواعد آمره از یک سو و هنجارهایی که تعهداتی را به دولت‌ها در برابر جامعه بین‌الملل وارد می‌کنند از سوی دیگر کشیده شود زیرا اصولاً هنجارهای مبتنی بر

¹The rule of consent



قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول با یکدیگر متفاوتند. لازم به ذکر است که تا قبل از انعقاد معاهده وین، پوزیتیویست‌های حقوقی بر این اعتقاد بودند که قواعد آمره مجموعه اصولی هستند که باید در معاهدات بین‌المللی رعایت شوند.

۴- کارکرد قواعد و هنجارهای بنیادین در نظام حقوقی بین‌الملل

هنجارهای بنیادین در حقوق بین‌الملل از دو منشا اصلی سرچشمه می‌گیرد که البته رجحان و سلسله مراتبی بر آن‌ها متصور نیست: الف- عرف ب- معاهدات

قواعد آمره فی‌الواقع، می‌توانند نتیجه حقوق طبیعی، معاهدات، عرف و یا اصول کلی حقوق بین‌الملل باشند. معاهدات می‌توانند در بهترین حالت ممکن و به دو دلیل در توسعه قواعد آمره سهیم باشند. اول، یک معاهده نمی‌تواند امکان جرح و تعدیل مفاد را از طرفین معاهده سلب نماید (از طریق انعقاد یک معاهده لاحق). دوم، تمام اصول و قواعد آمره دارای مقبولیت حقوقی جهانی هستند و این در حالیست که هیچ معاهده‌ای حتی منشور ملل متحد نیز نمی‌تواند بخودی خود بنیان‌گذار یک قاعده کلی حقوق بین‌الملل باشد بلکه معاهدات تنها برای طرفین متعاقد ایجاد وظیفه و تعهد می‌کند (حقوق معاهدات وین ماده ۳۴). لکن تنها در صورتیکه عرف از خصلت الزام‌آوری نزد تابعان حقوق بین‌الملل برخوردار گردد و الزام به احترام و اجرا را در عمل بیابد و خصیصه الزام‌آوری به خود بگیرد، لاجرم دولت‌ها خود را ملزم به رعایت آن بدانند در مقام هنجار بنیادین بین‌المللی اعتلا خواهد یافت و لازم‌الرعایه خواهد بود. در این قیاس خصلت الزام‌آور بودن قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول به تبع هنجارهای بنیادین، پذیرش نوع خاصی از رفتار یا قاعده حقوقی از سوی اکثریت دولت‌ها موجب ایجاد تعهد عام‌الشمول در برابر اجرای آن در جامعه جهانی خواهد شد. همچنین؛ ویژگی *opinion juris* مستتر در قواعد آمره و تعهدات عام‌الشمول، عامل اصلی برتری یافتن این دو مقوله بر تمامی مقولات دیگر حقوق بین‌الملل می‌گردد چرا که دولت‌ها را بر این امر استوار می‌سازد که از منظر حقوقی، امکان انعقاد معاهده یا قراردادی که در تعارض با قواعد آمره، عملنا وجود ندارد. علاوه بر اینکه لزوم رعایت تعهدات عام‌الشمول بر همه دولت‌ها چنین اقتضا دارد که هرگونه تخطی و نکول و عدول از این اصل با واکنش شدید جامعه جهانی مواجه خواهد شد.

لازم به توضیح است که شناسایی این تعهدات بموجب برخی اسناد حقوق بین‌الملل در خور توجه است. منشور ملل متحد بعنوان یک معاهده چند جانبه و در حکم قواعد آمره؛ بطور منطقی باید تنها برای طرفین متعاقد خود التزام ایجاد کند اما نکته اینجاست که تصمیمات ذیل فصل هفتم شورای امنیت با استناد

^۱Opinion juris



به ماده ۱۰۳ منشور، از حوزه صلاحیت منشور در مقام یک معاهده بین‌المللی فراتر می‌رود. سوال آن است که آیا منشور می‌تواند بر خلاف قواعد و هنجارهای آمره باشد؟ بی‌شک این سوال در خور توجه است (B. Int'l (L. Comm'n (1966) at 177). در پاسخ در فقدان یک مکانیسم یا ساز و کار مشخص برای تولید هنجارهای بنیادین الزام آور در حقوق بین‌الملل، پدید آمدن و شناسایی و اجرای این قبیل هنجارها می‌تواند به مجالی برای مواجه و صف آرائی سیاسی دولت‌ها بدل شود. تا آنجا که به منشور ملل متحد مربوط می‌شود متن منشور تا حد زیادی شامل هنجارهای بنیادین زیادی است که حجم زیادی از آن‌ها در زمره قواعد آمره طبقه بندی و دسته‌بندی می‌شوند. از آنجا که منشور به نوعی قانون اساسی جامعه بین‌الملل محسوب می‌شود، بخوبی می‌توان انتظار داشت که هنجارهای مصرح در متن منشور نیز همانند دیگر مفاد آن الزام آور و مافوق دیگر قواعد و مقررات بین‌المللی بشمار آیند و از همین مدعا می‌توان نتیجه گرفت که مفاد منشور چه برای عضو و غیر عضو لازم‌الرعایه است (SINCLAIR, 1984)

همچنین بر اساس مفاد ماده ۱۰۳ از منشور ملل متحد، الزامات مصرح در منشور بر تمامی تعهدات برخاسته از دیگر توافقات و معاهدات بین‌المللی برتری دارد. ماده ۱۰۳ منشور تمامی کشورهای عضو ملل متحد را ملزم می‌سازد تا از مقررات مصرح در منشور سازمان ملل تبعیت نمایند. وفق مفاد ماده ۲۵ منشور دولت‌ها باید از تصمیمات شورای امنیت نیز تبعیت کنند. حال که منشور بر تمامی تعهدات دیگر دولت‌ها برتری دارد آیا این رجحان، قواعد آمره را نیز در بر می‌گیرد یا خیر. در پاسخ باید اذعان کرد که میزان تطابق مفاد منشور ملل متحد با قواعد آمره به موارد ذیل بستگی دارد:

۱- منشور حتی قبل از آنکه پیش نویس معاهده وین تهیه شده باشد به تصویب قاطع کشورهای جهان رسیده بود.

۲- مفاد عهد نامه وین عطف به ما سبق نمی‌گردد.

۳- معاهده وین ۱۹۶۹ مورد اقبال نظر جمیع دولت‌های جهان واقع نشده و برخلاف منشور ملل متحد یک سند جهانی محسوب نمی‌گردد. چنانچه از ماده ۴ از معاهده وین مستفاد می‌گردد:

"بدون پیش فرض نسبت به نحوه اجرای هر یک از قواعد مصرع در این عهد نامه که معاهدات لاحق باید بر اساس آن تحریر و اجرا گردند، این معاهده تنها بر معاهداتی که بعد از این تاریخ بین دولتها منعقد می‌گردند حاکم خواهد بود." (حقوق معاهدات وین ماده ۴).



می‌توان ادعا نمود که معاهده وین بر حقوق عرفی و هنجارهای بنیادین پیش از خود صحنه گذارده است و آن‌ها را وفق ماده ۵۳ تصدیق نموده است. در این ماده قواعد آمره در زمینه لزوم وفای به عهد و اجرای تعهدات متقابل را به رسمیت شناخت. در خصوص منشور ملل متحد نیز این امر به نوعی صادق است چرا که بخش ۴ از ماده ۲ منشور توسل یکجانبه به زور و تهدید به اقدام مسلحانه را که یکی از هنجارهای بنیادین و آمره پذیرفته شده مربوط قبل از زمان نگارش منشور ملل متحد بوده است را مورد تأیید و تصدیق قرار داده است. لذا منشور ملل متحد در بر دارنده مجموعه هنجارهای بنیادین حقوق بین‌الملل بطور عام و قواعد آمره بطور خاص می‌باشد. بررسی رعایت یا نقض مقررات مندرج در بخش ۴ از ماده ۲ منشور بر اساس نص صریح ماده ۳۹ بر عهده شورای امنیت گذارده شده است. نص ماده ۲ توسل به زور را در صورت بخطر انداختن صلح جهانی مضموم دانسته و بر این اساس شورای امنیت این صلاحیت ذاتی را دارد که در نگهداری و پاسداشت صلح؛ با ارائه تفسیر موسع از مصادیق در مخاطره افتادن صلح جهانی در خصوص توسل به زور در مقام دفاع و یا دفاع پیشگیرانه اقدام نماید. همچنین، ماده ۲ توسل به زور را بطور کلی و بر اساس هنجار آمره منع اقدام مسلحانه نفی کرده است. از جمله استثنائات وارده بر ماده ۲ میتوان به دفاع مشروع و قواعد آن در حقوق بین‌الملل اشاره کرد.

در تکمیل این مدعی می‌توان گفت که بزرگ‌ترین عامل تهدید آمیز بر علیه صلح جهانی که در ضمن قواعد بنیادین منشور شناخته شده است نقض مفاد منشور ملل متحد بعنوان میثاق جهانی دولت‌ها و مقابله با خاصیت *opinion juris* مستتر در پذیرش منشور بعنوان سند در بردارنده تمامی حقوق بنیادین و قواعد اساسی بین‌المللی از سوی کشورهای عضو ملل متحد می‌باشد. لذا یکی از وظایف شورای امنیت بر اساس ماده ۳۹ منشور ملل متحد پاسداری از صلح و امنیت جهانی و تمامی قواعد بنیادین حقوق بین‌المللی می‌باشد. خواه این قواعد بصورت الزامات قراردادی آمره باشند و خواه بصورت التزام دولت‌ها به رعایت هنجارهای آمره و مقابله با دولت‌های ناقض و خاطی، در اینصورت است که تعهدات عام الشمول یا (*erga omnes*) تجلی یابد. در هر دو صورت منشور ملل متحد نهاد صیانت از هنجارها و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل در عصر معاصر دوره بین‌الملل پیشرفته است و شورای امنیت به مثابه بازوی اجرایی این نهاد در راستای اجرای وظایف محوله قلمداد می‌شود.

۵- تعارض تعهدات حقوقی بین‌المللی

pacta sunt servanda
jus cogens



از آنجا که نظم حقوقی بین‌المللی دارای کثرت رژیم‌های حقوقی بین‌المللی متعدد است، دولت‌ها ممکن است در مواقعی خود را مشمول تعهدات حقوقی بین‌المللی متمایز از منابع مختلف ببینند که با یکدیگر در تضاد هستند. به عنوان مثال، ممکن است دولتی تحت یک معاهده بین‌المللی محیط‌زیست، یا برخاسته از عرف بین‌المللی تعهدی داشته باشد که وفق تعهد مورد اشاره از آن کشور بخواهد اقدامات مناسب را در قلمرو خود برای پیشبرد جنبه‌های مختلف حفاظت از محیط زیست جهانی انجام دهد، در عین حال دولت‌ها می‌توانند تحت معاهداتی با ماهیت قراردادی چندجانبه یا همه‌جانبه، تعهداتی داشته باشد، بطور مثال "توافقنامه تجاری" که آن را ملزم به حذف موانع تبعیض آمیز تجارت^۱ می‌کند. لذا «تعارض» ای برای دولت در رابطه با این تعهدات ممکن است به وجود بیاید، زیرا انجام یکی از این تعهدات ممکن است موجب نقض تعهد دیگر شود *EC Measures Affecting the Approval and Marketing of Biotech*

Products (2006), WTO Doc. WT/DS291/R, WT/DS292/R, WT/DS293/R (Panel Report)

در اکثر موقعیت‌هایی که چنین تعارض‌هایی به وجود می‌آیند، هنجارهای بین‌المللی که منجر به تعهدات متعارض می‌شوند، خود با یک «هنجار برتر»^۲ حقوق بین‌الملل در تعارض نیستند و به این ترتیب سلسله مراتب هنجاری محدود نظام حقوقی بین‌المللی را نمی‌توان برای حل تعارض استناد کرد. بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که در این نوع شرایط که دولت‌ها با تعهدات حقوقی بین‌المللی متضاد مواجه می‌شوند، آیا تعهدات بر دیگری اولویت دارند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، اساس این اولویت چیست؟ بنظر می‌رسد مکانیزم آشکاری در حقوق بین‌الملل در اختصاص اهمیت بیشتر نسبت به یک تعهد حقوقی معتبر بین‌المللی نسبت به دیگری در شرایطی مانند آنچه شرح داده شد وجود ندارد. لکن از آنجایی که حقوق بین‌الملل سلسله مراتبی از هنجارها را بر اساس منبع آن‌ها نمی‌پذیرد، نمی‌توان به دلیل اینکه تعهدی در مقایسه با یک قاعده عرف بین‌المللی، از یک معاهده سرچشمه می‌گیرد، هیچ نوع رتبه‌بندی برای تعهدات حقوقی بین‌المللی صورت نگرفت.

در حالی که اصول حقوق عمومی مانند *lex posterior derogat lege priori* ("قانون لاحق جایگزین قوانین سابق می‌شود")^۳ به عنوان ابزاری کمکی برای تفسیر در اصول حقوق بین‌الملل شناخته می‌شوند که اولویت هنجاری را بر اساس زمان نسبی پیدایش یک هنجار ایجاد می‌کنند، مسلماً برای رسیدگی به موقعیت‌های موجود، نامناسب هستند که در آن هنجارهایی که منجر به تعهدات حقوقی بین‌المللی متضاد می‌شوند و از رژیم‌های حقوقی بین‌المللی از لحاظ موضوعی متمایز ناشی می‌شوند. در رابطه با تعهدات ناشی از معاهده،

^۱to remove discriminatory barriers to trade

^۲'superior norm' of international law



می‌توان اشاره کرد که ماده ۳۱ (ج) کنوانسیون وین اشعار می‌دارد که تفسیر معاهدات باید با در نظر گرفتن «هرگونه قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل قابل اعمال در روابط بین طرفین» صورت گیرد. این امر حاکی از این واقعیت است که تفسیر هنجارها و تعهدات یک معاهده باید با ارجاع مناسب به هنجارهای بین‌المللی قابل اجرا خارج از معاهده انجام شود (Fragmentation of International Law, at paras. 225 & 255.)

در عین حال، استنباط و درک ماده مذکور به عنوان چارچوبی برای سنجش تعهدات حقوقی متضاد دارای ابهام است. با توجه به اهمیت ماده ۳۱ (ج) (بند ج) گروه مطالعاتی کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد تجزیه حقوق بین‌الملل در این رابطه پیشنهاد کرده است که «وزن هنجاری باید به حقوق و تعهدات خاص داده شود» (ibid. at para. 410ff.) در حال حاضر به نظر می‌رسد که موارد مورد اشاره، با سایر حقوق و تعهدات در تضاد هستند و فقط می‌توان به صورت موردی آنرا استدلال کرد (ibid. at para. 474).

نظریه حقوق طبیعی جدید نیز نمی‌تواند به عنوان معیاری برای حل چنین تعارضاتی در نظر گرفته شود. اگر دولت‌ها نتوانند با رعایت یک هنجار بین‌المللی به نحوی که مطابق با آنچه مطابق هنجار دیگر از آن‌ها خواسته می‌شود، به مصالحه با تعهدات حقوقی بین‌المللی متضاد خود دست یابند، به نظر می‌رسد که اعطای «اولویت»^۳ به یک هنجار بین‌المللی در تعهد موصوف، مستلزم بی‌توجهی به دیگری خواهد بود. در این راستا نباید فراموش کرد که تعهدات حقوقی بین‌المللی در واقع تعهدات قانونی و قاعده محور هستند. اگر دولت‌ها ارزش هنجاری نسبی در تعهدات حقوقی بین‌المللی متضاد و در عین حال معتبر را به عنوان توجیهی برای نادیده گرفتن مجموعه‌ای از تعهدات؛ به نفع دیگری در نظر بگیرند، این امر تأثیر بسیار زیان‌باری بر ثبات و اثربخشی معاهدات بین‌المللی خواهد داشت که برای عملکرد جامعه بین‌المللی اساسی هستند. علاوه بر این مسئله، از دیدگاه هنجاری، چنین استدلال می‌شود که پیروی از تعهدات حقوقی بین‌المللی از نظر اخلاقی به منظور تسهیل کارآمدی حقوق بین‌الملل در پیشبرد منافع مشترک بین‌المللی ضروری است.

^۱the Study Group of the International Law Commission on Fragmentation of International Law
^۲a case-by-case basis
^۳priority



نتیجه‌گیری:

بر این اساس، در چارچوب مکتب حقوق طبیعی جدید نمی‌توان به طور منسجم اذعان نمود که در شرایط تضاد هنجاری، ملاحظات اخلاقی می‌تواند مبنای مناسبی برای انتخاب تبعیت از یک هنجار بین‌المللی و نقض همزمان هنجار دیگری فراهم کند، خصوصاً جایی که هر دوی این هنجارها به شیوه‌های مربوطه، فی‌الغالبه برای منافع مشترک بین‌المللی مفید هستند. لذا می‌توان اذعان نمود که اگر دولتی با وضعیت متضاد تعهدات حقوقی بین‌المللی مواجه می‌شود، نباید در صدد آن باشد تا به طور یکجانبه یک تعهد را بر تعهد دیگری ترجیح دهد، بلکه باید به دنبال حل مناقشه از طریق مذاکره با سایر کشورهایی باشد که نسبت به آن‌ها تعهد دارد (بنابراین، به عنوان مثال، با سایر طرف‌های یک معاهده تجاری چند جانبه که در آن موضوع انطباق با یک هنجار زیست محیطی بین‌المللی مطرح شده است). چنین رویکردی با اطمینان به این امر که اگر تصمیمی برای اولویت دادن به یک تعهد نسبت به دیگری اتخاذ می‌شود، می‌بایست از طریق فرآیندی انجام می‌شود که توجه لازم به ماهیت حقوقی هر دو مجموعه تعهدات را نشان می‌دهد. لذا فراتر از این مسئله، بدیهی است که از موقعیت‌های تعارض هنجاری، اگر دولت‌ها هنجارها و تعهدات معاهده را به گونه‌ای تعریف کنند که این تعارض‌ها را پیش‌بینی کند و راهنمایی‌های روشنی در مورد چگونگی حل آن‌ها ارائه دهد، به عنوان مثال از طریق بندهایی که اولویت‌های معینی را تعیین می‌کنند و به بهترین وجه، هنجارها یا تعهدات نسبت به دیگر موارد، در صورت تعارض اجتناب می‌شود (Safrin, 2002).

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

رحمت‌اللهی، حسین و آقا محمد آقایی (۱۳۹۹)، احسان حقوق طبیعی و حقوق موضوعه و آثار آن

بر ساختار قدرت و حقوق عمومی، انتشارات مجد، چ ۲.

ب: منابع لاتین

-Annacker Claudia, "The legal regime of erga omnes obligations in international law", Australian JIL 46(1994), 13 et seq Maurizio Ragazzi

-Aquinas, Thomas Summa Theologica, trans. **Fathers of the English Dominican Province** (Notre Dame, IN: Christian Classics, 1981), I-II, q. 94.

-Aquinas, Thomas Summa Theologica, trans. **Fathers of the English Dominican Province** (Notre Dame, IN: Christian Classics, 1981), Vol. 2, I-II, q. 17, a. 1

-Bertram Crowe, **Michael The Changing Profile of the Natural Law** (The Hague: Martinus Nijhoff, 1977)

-Bix Brian, "Natural Law: The Modern Tradition" in Jules Coleman & Scott Shapiro, eds., The Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law (Oxford: Oxford University Press, 2002) 61.

-CRAWFORD JAMES, **THE CREATION OF STATES IN INTERNATIONAL LAW** 79-80 (1979).

-Finnis John, "Reflections and Responses" in John Keown & Robert P. George, eds., Reason, Morality, Tollefsen Christopher, "The New Natural Law Theory" (2008) LYCEUM 10(1) [Tollefsen "New Natural Law"]; Howard P. Kainz, Natural Law: An Introduction and Re-Examination (Chicago: Open Court, 2004) at 45 et seq.

-Finnis, John **Natural Law and Natural Rights**, 2d ed. (Oxford: Oxford University Press, 2011) [Finnis NLNR].

-Finnis John, **Collected Essays of John Finnis**, Vols. 1-5 (Oxford: Oxford University Press, 2011).

-Finnis John, **Natural Law and Natural Rights**, 2d ed. (Oxford: Oxford University Press, 2011) [Finnis NLNR] at 316 John Finnis, "Law as Co-ordination" (1989) 2(1) Ratio Juris 97 [Finnis "Law as Co-ordination"] at 101.

-Finnis, John Aquinas: **Moral, Political, and Legal Theory** (Oxford: Oxford University Press, 1998) [Finnis Aquinas] at 269.



- George, Robert P. ed., **Natural Law Theory: Contemporary Essays** (Oxford: Clarendon Press, 1992) 134; **“Foundations of Practical Reason Revisited”** (2005) 50 Am. J. Juris. 109 [Finnis “Foundations of Practical Reason”].
- George, Robert **“Natural Law and International Order”** in George In Defense, ۲۲۸ [George “Natural Law and International Order”] at 229.
- Grisez Germain, **“The First Principle of Practical Reason: A Commentary on the Summa theologiae, 1-2, Question 94, Article 2”** (1965) 10 Natural Law Forum 168 [Grisez “First Principle”];
- Grisez Germain & Shaw Russell, **Beyond the New Morality: the Responsibilities of Freedom**, 3d ed. (Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press, 1988); “Against
- Grisez Germain, Joseph Boyle, & John Finnis, **“Practical Principles, Moral Truth, and Ultimate Ends”** (1987) 32 Am. J. Juris. 99; John Finnis, Joseph Boyle & Germain Grisez, Nuclear Deterrence, Morality, and Realism (Oxford: Clarendon Press)
- Green Leslie, **“Legal Obligation and Authority”** in Stanford Encyclopedia of Philosophy, online: Stanford Encyclopedia of Philosophy, sec. 1.
- Haakonssen, **Knud Natural Law and Moral Philosophy: From Grotius to the Scottish Enlightenment** (Cambridge: Cambridge University Press, 1996);
- Hart, H.L.A. **Essays in Jurisprudence and Philosophy** (Oxford: Oxford University Press, 1983) at 119;
- Himma, Kenneth Einar **“Natural Law” in Internet Encyclopedia of Philosophy**, online: Internet Encyclopedia of Philosophy <<http://www.iep.utm.edu/natlaw/>>, Sec.
- Kuhner Rolf, **Vorbehalte zu multilateralen volkerrechtlichen Vertragen**, Berlin et al. 1986, pp. 138/9
- McLachlan, Campbell **“The Principle of Systemic Integration and Article 31(3)(c) of the Vienna Convention”** (2005) 54 I.C.L.Q. 279; see also Fragmentation of International Law, *ibid.* at para. 410ff.
- Maris Köpcke Tinturé, “Finnis on Legal and Moral Obligation” in John Keown & Robert P. George, eds., Reason, Morality, and Law: The Philosophy of John Finnis (Oxford: Oxford University Press, 2013) 379 at 383.
- OPPENHEIM ET AL., **OPPENHEIM’S INTERNATIONAL LAW VOL. 1 PEACE**, introduction & part I (1992).
- Ragazzi, Maurizio **The Concept of International Obligations Erga Omnes** (Oxford: Clarendon Press, 1997) at 17.
- Raz, Joseph **“Promises and Obligations”** in Peter M. S. Hacker and Joseph Raz, eds., Law, Morality, and Society: Essays in Honour of H.L.A. Hart (Oxford: Clarendon Press, 1977) 210 at 218-26;
- Rawls John, **A Theory of Justice**, rev. ed. (Oxford: Oxford University Press, 1999) at 96. See also, Finnis NLNR, at 319; at 304.
- Safrin, Sabrina **“Treaties in Collision? The Biosafety Protocol and the World Trade Organization Agreements”** (2002) 96 A.J.I.L. 606; see also Fragmentation of International Law, *ibid.* at paras. 270-76.



-SEARL MARK A **Normative theory of international law based on new natural law theory**, A THESIS submitted in law school London 2014.

WALLACE REBECCA M.M., INTERNATIONAL LAW 33 (2d ed. 1994).

-Elias, Taslim O. **The Modern Law of Treaties**, Dobbs Ferry/London 1974,p.185

-Hans-Heinrich Jescheck, “**International Criminal Law**”, EPIL, vol. IV, p. 1119, at 1121; in favour Georg Dahm/Jost Delbrück/Rüdiger Wolfrum, *Völkerrecht*, vol. I/3, 2nd ed. Berlin 2002, pp. 1043

-MCTAGGERT SINCLAIR IAN, **THE VIENNA CONVENTION ON THE LAW OF THE TREATIES** 104-06 (1984)

-Case Concerning the Barcelona Traction, **Light and Power Company** (Belgium v. Spain), Second Phase, [1970] I.C.J. Rep. 3 [Barcelona Traction] at 32, para. 33. Barcelona Traction, at para. 34; Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia), [1995] I.C.J. Rep. 90 at 102, para. 29; Prosecutor v.

- Anto Furundžija, IT-95-17/1-T, Judgment (10 December 1998) at para. 101 (International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia, Trial Chamber), online: ICTY < <http://www.icty.org/case/furundzija/4>>; Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, [2004]

-I.C.J. Rep. 136 at 199, paras. 155-56. **It may be noted that there is considerable overlap between the norms described as giving rise to erga omnes obligations and those are commonly identified as peremptory norms:** cf. Chapter 3 at 126-27 above. The concept of erga omnes obligations is nevertheless to be distinguished from that of jus cogens, which addresses the legal status of the international norms concerned rather than the scope of international legal obligations.

-Institut de Droit International, **Obligations Erga Omnes in International Law**, Krakow Session, 27 August 2005, online: Institut de Droit International , Art. 1(a); see also Art. 1(b), which uses similar wording to describe obligations owed under a multilateral treaty by one state party to all other states parties.

-International Law Commission, Fourth Report on State Responsibility, report of the Special Rapporteur, Mr. James Crawford, **UN Doc. A/CN.4/517 (2001) at para. 47** [citation omitted].

-Fragmentation of International Law, at para. 391; Bruno Simma, “**Bilateralism and Community Interest in the Law of State Responsibility**” in Yoram Dinstein, ed., *International Law at a Time of Perplexity: Essays in Honour of Shabtai Rosenne* (Dordrecht: Martinus Nijhoff, 1988) 821 at 823-24